

هنر و باستان‌شناسی ایران باستان: پرتوهایی تازه به شاهنشاهی اشکانی و ساسانی

*The Art and Archaeology of Ancient Persia: New Light on the Parthian and Sasanian Empires*, Vesta Sarkhosh Curtis, Robert Hillenbrand, and J. M. Rogers, London and New York: I. B. Tauris Publishers, in association with the British Institute of Persian Studies, 1998.

این کتاب مشتمل است بر ۲۵ مقاله که در کنفرانسی در لندن در ۱۹۹۲ ارائه شده و موضوعات آنها عبارت است از: سکه‌شنسی، ظروف نقره، فلزکاری، سنگ‌نگارها و باستان‌شناسی. روف (M. Roaf) در مقاله مهم خود به بررسی همانندیهای هنر و معماری دو سلسله هخامنشی و ساسانی پرداخته و به این نتیجه رسیده که این همانندیها بیشتر ناشی از تصادف است تا برنامه‌ریزی مشخص ساسانیان. نویسنده بر این باور است که الگوی ساسانیان، برای فرمانروایی، سلسله اساطیری کیانیان بوده است نه هخامنشیان. اما، به نظر من، از این فرض نمی‌توان نتیجه گرفت که خاندان پارسی ساسانی از بناهای کهن پارسی هخامنشی تمجید نمی‌کرده و بدین‌سان بخشی از سنت پارسی را نادیده می‌گرفته‌اند. زیرا انتساب بناهای هخامنشی به سلسله کیانیان به اوایل دوره ساسانی مربوط نمی‌شود و چنین می‌نماید که معروف شدن بناهای عظیم شاهان هخامنشی در استخر فارس به نام «تخت جمشید» مربوط به اواخر قرن پنجم میلادی است نه قرن سوم میلادی؛ زیرا از قرن پنجم میلادی به بعد است که لقب «کی» بر سکه‌های شاهان ساسانی ظاهر می‌شود. در صورتی که این شاهان، پیش از آن، از خود با لقب «که چهار از یزدان» یاد می‌کردند. این عنوان، که نشان‌دهنده سنتی است کهن و رابطه شاهان و خدایان را نیک می‌نمایاند، ربطی به سلسله کیانی ندارد. بنابراین، نگرش شاهان ساسانی به پادشاهی و الگوهای آنان در سرتاسر تاریخ این دودمان ثابت نبوده و تغییر می‌کرده است. اگر شاهان ساسانی قرن سوم میلادی هخامنشیان را می‌شناختند یا یادی از آنها در خاطر داشتند (که نگارنده در شماره پیشین و شاپور شهبازی در شماره یکم همین

مجله آن را نشان داده‌ایم)، پناهای برجسته آنان نیز که نمایانگر سنتی دیرین در پارس و مظهر شکوه عظمت گذشته بوده، الگوی سلسله ساسانی در ساختن پناهای تازه به شمار می‌رفته است. با توجه به این نکته‌ها، نگارنده معتقد است که باید نظر روف را در این مقاله به دیده تأمل و تردید نگریست. از دیگر مقالات این مجموعه، مقاله اینورنیتزی (A. Innvernizzi) دربارهٔ حفاری‌های قسمتی از پایتخت اشکانی، یعنی شهر نسا است. نوشته ساریانیدی (V. Sarianidi) به کاوشهای تازه وی در آرامگاه سلطنتی در «تیلیا تبه» در باختر اختصاص دارد که متعلق به سلسله یونجی است. او معتقد است که هنر اشکانی در هنر این تمدن تأثیر آشکار داشته است. یرا اشکانیان از پشتیبانان این سلسله بوده و بر آنان نفوذ سیاسی نیز داشته‌اند.

مقاله هوف (D. Huff) دربارهٔ دو محراب (altar) در نقش رستم است. او در این مقاله در آتشگاه بودن این دو محراب شک کرده و دلیل آورده که کوچکی بناها نشان‌دهندهٔ استودان یا دومه بودن آنهاست. اما، به نظر من، این دو بنا برای استودان یا دخمه تا اندازه‌ای شگفت‌انگیز و بزرگ می‌نماید. مگر اینکه فرض کنیم که آنها استودانهای سلطنتی باشند، که در این صورت می‌بایست ظن چنین استودانهایی در دوره ساسانی در جاهای دیگر نیز کشف می‌شد، حال آنکه چنین نبوده است. مقاله سیمونوف (G. L. Semenov) در این مجموعه دربارهٔ کاوشهای وی در شهر سفید پنجکند، در نزدیکی بخارا است که خود بخشی از دژ آن را حفاری کرده است. در این مجموعه، اشکودا (V. Shkoda) نیز دربارهٔ معماری دینی سفیدی مقاله‌ای دارد که در آن دربارهٔ آنچه هنر سفیدی را از هنر تمدنهای همسایه جدا می‌کند به بحث پرداخته است. مقاله محققاتهٔ بادر (A. Bader)، گایبو (V. Gaibou) و کوشلنکو (G. Koshlenko) دربارهٔ سکه‌های اشکانی است. در این مقاله، دو نظر مهم مطرح شده است: یکی اینکه «شاهنشاه» بدین معنی است که شاه بین خدایان و فرمانروایان محلی میانجی بوده است؛ و دیگر اینکه تصویر مرد کمان به دست بر پشت سکه‌های اشکانی همان آزشک/اشک، بنیانگذار دودمان اشکانی است و کمان نیز نماد قدرت و استواری است. نکتهٔ شایان توجه این است که این نظر را سکه‌های نویافته در گوپکلی تپه در مرو نیز تأیید می‌کنند. مقالهٔ نیکی تین (A. B. Nikitin) دربارهٔ سکه‌های مارگیانا در زمان اشکانیان است. در آن نشان داده شده که شاهنشاهان اشکانی، مانند اردوان اول و مهرداد دوم، چندان دوستدار فرهنگ هنی (فیل هلن) نبوده‌اند، بلکه بنا به دلایل سیاسی، عنوان philhellénos را بر سکه‌ها خود در مارگیانا ضرب می‌کرده‌اند. مثلاً، کثرت تعداد یونانیانی که در این ایالت زندگی می‌کرده‌اند، شاهان اشکانی را وامی‌داشته که، با کاربرد چنین لقبی، اعتماد آنان را به خود جلب کنند.

هرمن (G. Hermann)، در مقاله‌ای دربارهٔ سنگ‌نبشته‌های اردشیر یکم، شاپور یکم، بهرام دوم، هر یک از آنها را به لحاظ گونه‌شناسی بررسی کرده است. از مطالب مهم مقالهٔ «

این است که بهرام دوم، برخلاف شاپور اول، در سنگ‌نبشته خود به مسائل خانوادگی توجه داشته است. هرمن درباره سبب این امر سخنی نگفته، ولی به نظر من، مشکلاتی که بهرام در آغاز پادشاهی خود، بر سر جانشینی شاپور یکم و اثبات حقانیت خود در خاندان شاهی، در پیش رو داشته سبب شده است که به مسائل خانوادگی نظر داشته باشد.

مقاله هارپر (P. O. Harper) درباره کشف تعداد بسیار زیادی ظرف نقره در دوران اخیر و دادر ستد ظرفهای اشرافی در میان مردم آسیا در دوره ساسانی است. فن گال (H. von Gall) شخصیت‌های منقوش بر سنگ‌نگاره بيشاپور ۲ را شناسایی کرده است. شاپور شهبازی نیز درباره سنگ‌نگاره‌های بزم دلک مقاله محققانه‌ای ارائه کرده و در آن به دقت هویت شخصیت‌های سنگ‌نگاره‌ها را شناسانده است. در این مجموعه، چند مقاله نیز درباره هنر ساسانی و اوایل دوران اسلامی وجود دارد. حتی مقاله‌ای درباره ارتباط هنر ساسانی با کارهای هنری دوره قاجار نیز به چشم می‌خورد. لرنر (J. Lerner) نشان داده است که شاهان قاجار هنر ساسانی را مدنظر داشتند و از آن تقلید می‌کردند.

تورج دریایی

دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتون

اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۳۳۸-۱۲۵۸ ش)، به کوشش تورج امینی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰، ۷۳۶ ص.

کیش زردشتی، که، ظاهراً، بیش از پیدایی نوشتار- یا دست‌کم رواج آن در سرزمینهای زردشتی- شکل‌گرفت، از آغاز تماس خود با خط و نگارش، نظر چندان مثبتی بدان نداشته است. پژوهشگران، برای این نگرش منفی، علتهای مختلفی را حدس زده‌اند، از جمله اینکه به موجب سنت و روایت شاهنامه، اختراع خط به دیوان نسبت داده می‌شده و در تاریخ ایران نیز خط از پدیده‌های درداتی و، از این رو، مقوله‌ای بیگانه به شمار می‌آمده و بدین‌سان برای نگارش متون دینی ناشایست تلقی می‌شده است. علت دیگر، شاید، کاستیهای دستگاههای نگارشی رایج در آن روزگار بوده و اینکه امکان ضبط دقیق کلام مقدس را فراهم نمی‌کرده‌اند. باری، سبب هرچه بوده باشد، قرن‌ها پس از رواج خط در امور سیاسی و اجتماعی ایران، و چه‌بسا در رویارویی با ادیان صاحب کتاب بود که سرانجام روحانیان زردشتی هم تن به نگارش متون دینی خود دادند. پس از پیروزی اسلام در ایران و مهاجرت گروهی از زردشتیان ایران به هند (در سده هشتم یا دهم میلادی)، زردشتیان ایران و هند در دو محیط متفاوت، حیات دینی و اجتماعی خود را ادامه دادند و اگرچه، در اصول بشیادین و اغلب آداب و اعمال دینی، یکسان باقی ماندند، هر یک، و به ویژه گروه دوم، تغییرات و تحولات فرهنگی مهمی را از سر گذراندند. این گروه تحت تأثیر محیط

شهری، و چه بسا بر اثر برخورد با اروپاییان، تقریباً از آغاز تشکیل جامعه موسوم به پارسی، کمابیش به ثبت رخدادهای جامعه خود پرداخت و با تشکیل انجمنهای موسوم به پنجابیت، این فعالیت را به صورت جدی و پیوسته پیگیری کرد. بدین ترتیب، حاصل چند سده فعالیت این جامعه، انبوهی از نوشته‌ها و اسناد است که مهمترین آنها را شخصی به نام بیرامجی پاتل گردآوری کرده است. این مجموعه در سال ۱۸۸۸ م با عنوان پارسی برکاش (شکوه پارسی) در هند منتشر شد.

اما جامعه زردشتی ایران، که اغلب اعضای آن در روستا و به همان شیوه سنتی می‌زیستند، ظاهراً با رفع نیازهای خود، به صورت شفاهی، ضرورت چندانی برای ثبت و نگارش احساس نمی‌کرده‌اند. از این رو، ثبت برخی وقایع و انجام مکاتبات و حفظ آنها در میان این جماعت نیز رهاورد پارسیان بوده است. مانکجی لیمجی هاتریا - از پارسیان هند - که موفق به سر و سامان دادن به جامعه زردشتی ایران شد و انجمنهای زردشتی را بنیاد نهاد، اعضای این انجمنها را به ثبت رخدادهای مکاتبات و صورت‌جلسات واداشت. وجود پاره‌ای اسناد حاوی اطلاعاتی ارزشمند درباره حیات اجتماعی زردشتیان یکی دوسده اخیر مرهون همین کار اوست. با این حال، همچنان که گردآورنده کتاب حاضر (در پانویست ۳ صفحه چهارده و پانزده) اشاره می‌کند، این شیوه، پس از بانی آن، چندان دنبال نشد و از این رو فقط اسناد معدودی - آن هم از منابع دیگر - به روزگار ما رسیده است.

همچنان که اشاره شد، اسناد و نوشته‌های پارسیان در قرن نوزدهم میلادی به چاپ رسید و در اختیار پژوهندگان قرار گرفت. اما در ایران، بیشتر اسناد مربوط به زردشتیان - همچون بسیاری از اسناد مربوط به دیگر موضوعات - همچنان منتشر نشده باقی مانده است. بدین ترتیب، به راحتی می‌توان دریافت که چرا درباره تاریخ پارسیان چندین جلد کتاب و دهها مقاله نوشته شده، ولی چنین کاری در مورد زردشتیان ایران صورت نگرفته است و حتی در کتاب مشهور مری بویس، زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها (لندن، ۱۹۷۹) نیز به خوبی می‌توان دید که عمده حجم تاریخ این کیش در سده‌های اخیر به پارسیان اختصاص دارد و همان اطلاعات کمتر مربوط به زردشتیان ایران هم اغلب از نوشته‌های جهانگردان، و بدین ترتیب برداشتهای آنان بوده است و نه نگرشهای داخلی این جامعه. کوشش برای نشر آثار و اسناد مربوط به زردشتیان ایران - تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد - علاوه بر آنچه گردآورنده کتاب اسنادی از زردشتیان معاصر ایران در مقدمه آورده، محدود به چند مقاله پراکنده دیگر و نیز کتاب تاریخ زرتشتیان کرمان در چند سده اخیر (نوشته جمشد سروش سروشیان) بوده است. کتاب یادشده که جلد اول آن منتشر شده، علاوه بر مطالبی گوناگون درباره دین و جامعه زردشتی، شماری از مکاتبات و مراسلات مربوط به آنان را - البته، بدین ویرایش مرسوم و تصحیح موارد لازم - دربر دارد، که با این همه کاری ارزشمند است.

بدین ترتیب، جدی‌ترین گام در این زمینه را - همچنان که انتظار می‌رفت - سرانجام پژوهشکده

اسناد سازمان اسناد ملی ایران با انتشار کتاب اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۳۳۸-۱۲۵۸ ش) برداشته است. این کتاب نسبتاً برحجم با مقدمه گردآورنده و فهرست موضوعی اسناد چاپ شده آغاز می‌شود. پس از آن، متن اسناد آمده که گردآورنده آنها را ذیل ده موضوع فصل‌بندی کرده و برای هر موضوع/فصل نیز مقدمه‌ای چندصفحه‌ای آورده است. موضوعات کتاب عبارت‌اند از: مانکجی صاحب؛ ارباب جمشید جمشیدیان؛ ارباب کیخسرو شاهرخ؛ مدارس، بنگاههای فرهنگی و موقوفات؛ انجمنها؛ مهاجرت، آمار و مسافرت؛ تغییر مذهب؛ حوادث و وقایع؛ تجار، تجارخانه‌ها و مسائل مالیاتی؛ اسناد متفرقه. در پایان کتاب نیز گزیده‌ای از تصاویر اسناد و فهرست اعلام آمده است. تنوع موضوعات اسناد منتشر شده در این کتاب، پاسخگوی نیاز طیف گسترده‌ای از پژوهشگران و علاقه‌مندان خواهد بود، و علاوه بر آن، مواد کاری مناسبی برای پژوهشهای دیگر، از جمله تحولات زبانی و نثر و شیوه مکانیبات رسمی و غیررسمی به دست می‌دهد.

کتاب دوره‌ای هشتاد ساله را در بر می‌گیرد که اتفاقاً فراز و نشیبهای بسیاری برای جامعه ایران و به ویژه زردشتیان آن داشته است. از جمله مهمترین تحولات این دوره، وقوع انقلاب مشروطه و گسترش فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایرانیان بوده است که، به ویژه در زمینه اخیر، زردشتیان حضوری فعال داشته‌اند. اما گویا، برای جامعه زردشتی، مهم‌تر از آن، حضور مانکجی لیمجی هاتریا در ایران بوده است که تلاشهای مادی و معنوی بسیاری به کار بست تا اوضاع اجتماعی و فرهنگی اسفبار زردشتیان را بهبود بخشد و اوج کار وی همانا جلب موافقت دربار قاجار برای برداشتن بار جزیه از دوش این جماعت بوده است.

همچنان که اشاره شد، هر بخش کتاب با مقدمه‌ای از گردآورنده درباره موضوع اسناد آن بخش آغاز شده است. در این مقدمه، گردآورنده کوشیده است با بهره‌گیری از منابع موجود، اطلاعاتی درباره موضوع بخش عرضه کند. در ضمن، وی کار را فراتر از پژوهشی کتابخانه‌ای برده و با مراجعه به انجمنهای زردشتی، در تکمیل مقدمه و توضیحات لازم برای اسناد کوشیده است. گردآورنده همچنین در مقدمه (صفحه پانزده) اذعان داشته است که کتاب «... از لحاظ پانویشت اسناد کاستیهایی دارد که بیش از معاصر خود است و ثانیاً نتیجه بی‌دقتی در حفظ و نگاهداری اسناد انجمنهای زردشتیان است».

قول گردآورنده درباره «بی‌التفاتی زردشتیان...» ممکن است درست باشد، ولی کاستیهای پانویشت اسناد، به نظر، ارتباط چندانی با آن ندارد و اگر منظور توضیح لازم برای نامها و اصطلاحات ناآشنا باشد، بی‌گمان گردآورنده محترم می‌بایست، با تلاش بیشتر و بررسی آثار ادبی و تاریخی روزگار اسناد مورد بحث و نیز با مراجعه به منابع، این کاستیها را برطرف می‌کرد که صد البته کاری است بسیار پرزحمت و مجال و حوصله بسیار می‌طلبد. بدین ترتیب، اگرچه وی برای رفع بسیاری از ابهامهای

موجود و معرفی مواد ناآشنا کوشیده است، از آنجا که از منابع مهم کمتر بهره جسته، برای بسیاری از موارد یا توضیحی نیاورده، یا توضیح او نادرست است. عبارت «رساله زردست افشار» (۹) (ص ۳۴) از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد نیاز به توضیح دارد. از سوی دیگر، مثلاً برای «ایدون» (ص ۳۶) در پانوشت توضیح آمده است؛ اما، اولاً این اصطلاح به اندازه کافی رایج است و دادن معنا برای آن - دست‌کم در مقایسه با آن همه نام و اصطلاح معرفی و معنا نشده متن - ضروری نمی‌نماید. و، ثانیاً، معنای داده شده برای آن، یعنی «اکنون»، نیز نادرست، و معنای درست آن «چنین» است. برای نام «گلشاه»، که در صفحه ۳۵ آمده، گردآورنده با استناد به فرهنگ معین آن را «به فتح اول» خوانده است. مرحوم معین این نام را برابر با «گرشاه: گر (کوه) + شاه» خوانده و قرائت آن را به صورت «گلشاه» غلط دانسته است. گفتنی است که این دوگانگی قرائت، که از ابهام خط پهلوی (به سبب نداشتن نشانه برای مصوت کوتاه و یکی بودن نشانه دو حرف «ل» و «ر») ناشی شده است، در آثار نویسندگان دوران اسلامی دیده می‌شود و اگرچه برخی از این متون حتی «ملک الطین» را در ترجمه آن آورده‌اند، شواهد بسیاری نیز در تأیید صورت «گرشاه» وجود دارد و نظر مرحوم معین صائب می‌نماید. اما آنچه در این میان اشتباه است اینکه این نام به صورت «گلشاه» نیامده و چنین املائی معنای «شاه کوه» نمی‌دهد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که، مثلاً، اسناد منتشر شده در کتاب حاضر، که در آنها این نام به صورت «گلشاه» آمده، تحت تأثیر همان گرایش است که کیومرث را «ملک الطین» دانسته است و، از این رو، لاجرم این نام را «گلشاه» خوانده است. در صفحه ۸۵ نیز برابر اصطلاح «ریمنی» معنای «حیله‌گری» آمده که معنای درست آن «ناپاکی، پلیدی» است. و دیگر اینکه «دروندان» (ص ۲۷) نیز «کافران و مرتدان» معنا نمی‌دهد؛ معنای درست این واژه «دروغگویان، ناپارسایان، و ...» است.

نکته دیگر آنکه گردآورنده محترم می‌توانست با امکانات کنونی حروفچینی، متن را از توضیحاتی چون «به فتح اول»، بی‌نیاز کند و به جای آن از اعراب بهره جوید و فراتر از آن، اعراب‌گذاری را برای آسان خوانی بسیاری موارد دیگر - مثلاً زردست (ص ۲۴) یا شت (ص ۳۲) - نیز انجام دهد تا خواننده دچار مشکل نشود.

اگرچه کاستیهای دیگری، به ویژه در اعمال موارد فنی تصحیح (مثلاً استفاده از نشانه‌های ( ) و «) به جای هم، از جمله در ص ۳۵) به چشم می‌خورد و کار به صورت یکدست تصحیح نشده (مثلاً در ص ۱۲۷ «راجب به»)، دشواری به انجام رساندن چنین کاری بر کسی پوشیده نیست و گردآورنده این راه را تا حد زیادی پیموده است که جای سپاس فراوان دارد. امید آنکه ادامه کار نیز، به همت وی، و با تلاش و دقت بیشتر انجام شود و حاصل آن در دسترس پژوهندگان قرار گیرد.